فهرست

[اصول/ سیره عقلائیه 2](#_Toc116301431)

[پیشگفتار 2](#_Toc116301432)

[قرائن انضمامی 2](#_Toc116301433)

[قرینه اول: قاعده ارشاد جاهل 2](#_Toc116301434)

[قرینه دوم: قاعده امر به معروف 3](#_Toc116301435)

[قرینه سوم: قاعده وجوب تبلیغ 3](#_Toc116301436)

[قرینه چهارم: وجوب حفظ دین از اندراس 3](#_Toc116301437)

[قرینه پنجم: قاعده لا ضرر و لا ضرار 4](#_Toc116301438)

[قرینه ششم: ابلاغ دین 4](#_Toc116301439)

[قرینه هفتم: قاعده حرمت اغراء به جهل 4](#_Toc116301440)

[قاعده هشتم: حفظ دماء و نفوس 4](#_Toc116301441)

[مناقشه دوم 6](#_Toc116301442)

[جواب اول مناقشه 6](#_Toc116301443)

[جواب دوم مناقشه 7](#_Toc116301444)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ سیره عقلائیه

# پیشگفتار

سخن در ادله اثبات حجیت برای سیره عقلا یا سیره ناس بود و رسیدیم به دلیل هفتم و با مقدمات و مباحثی که در آن مطرح شد مشخص شد این دلیل هفتم می‌تواند به دلیل پنجم برگردد با توجه به تقریری که آقایان دادند.

به‌عبارت‌دیگر اگر کسی بگوید دلیل هفتم ظهور حالی عند العقلا است و عقلا با قطع‌نظر شرایط خاصه می‌گویند سکوت در برابر یک عمل و اتفاق یک ظهور حالی دارد این دلیل مستقل می‌شود ولی این مقبول نبود

از این جهت است گفته می‌شود که ظهور حالی سکوت بما هو هو چیزی نیست؛ یا ظهوری نیست یا حجیت ندارد یا اصلاً حال سکوت بما هو هو ظهوری در رضایت به ما وقع ندارد یا اگر احیاناً تولید ظنی می‌کند اعتباری ندارد مگر اینکه به آن یک حال یا مقال یا چیزی دیگر ضمیمه بشود

این بود که در جلسه قبل گفتیم ظهور حالی سکوت اعتباری ندارد. صرف سکوت شخص در برابر یک پدیده، یک اتفاق، یک واقعه بما هو هو بدون انضمام قرائن لا یفید شیئاً اگر می‌خواست تأیید یا تکذیب بکند می‌گفت، هیچ نگفته است اگر چیزی ضمیمه این سکوت نباشد مجرد السکوت باشد این لا یفید التأیید و لا النفی، نفی و اثباتی از این نسبت به رفتار و گفتار دیگری نمی‌شود استفاده کرد مگر اینکه به آن قرائنی منضم بشود.

# قرائن انضمامی

بعد گفتیم در سکوت معصوم در قبال سیره و رفتار و عمل دیگران می‌تواند همراه با قرائنی بشود و مفید رضایت بشود. این قرائن همان‌هایی است که در این ادله بحث شده است

## قرینه اول: قاعده ارشاد جاهل

یک قرینه این است که منضم به قاعده ارشاد جاهل بشود این معصوم مثل بقیه آدم‌ها مأمور به ارشاد است و این وظیفه برای او تنجز داشت ولی نفرمود چرا ترتیب اثر ملکیت بر ید می‌دهند و امثال این سیره‌ها،

اینکه الآن نفی نکرده است این سیره الآن اگر فی‌الواقع مقبول نباشد یک خلاف شرعی اتفاق می‌افتد حکمی را نمی‌داند باید معصوم بگوید حکم این است این ارشاد جاهل است اگر مورد باشد

منتهی این قرینه را گفتیم چهار پنج شرط دارد وقتی ارشاد جاهل می‌آید سکوت را معنی‌دار می‌کند و مبدل به اعلام رضایت به فعل می‌کند که شرایط ارشاد جاهل آنجا باشد که شرایط را قبلاً بحث کردیم.

لذا می‌گفتیم این دلیل ارشاد معتبر است یا معتبر نیست، گفتیم هم آری و هم نه، بگوییم مطلقاً با ارشاد می‌شود گفت سکوت معصوم اعلام رضایت است؟ نه برای اینکه ارشاد شرایطی دارد یک جایی ممکن است آن شرایط نبوده باشد.

از آن طرف هم در الفائق می‌گوید این دلیل تام نیست ظاهر این است که این را کنار می‌گذاریم؟ نه باید مورد به مورد دید اگر قاعده وجوب ارشاد اگر مصداق دارد آنجا سیره مؤید می‌شود اگر مصداق ندارد مؤید نیست. به شرطها و شروطها

## قرینه دوم: قاعده امر به معروف

قرینه انضمامی دیگر که به سکوت معصوم می‌چسبد و آن را معنی‌دار می‌کند و اعلام رضایت وعدم ردع در او می‌شود قاعده وجوب امر به معروف و نهی از منکر است، یک مواردی جای امر به معروف و نهی از منکر است.

بین امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد خیلی تفاوت است که روشن است و سابق هم گفتیم.

معصوم به عنوان احد مکلفین مأمور بود وقتی می‌بیند این خلیفه یا آن شخص یا مردم این‌جور عمل می‌کنند و اگر خلاف شرع بود مأمور است مثل بقیه که امر به معروف و نهی از منکر بکند و چون نگفته است معلوم است اینجا منکری اتفاق نیفتاده است معروفی ترک نشده است این هم قرینه انضمامی دوم.

این هم باز به شرطها و شروطها امر به معروف و نهی از منکر که یک قاعده کلی کلی نیست حداقل چندین شرط دارد اگر آن شروط بوده است و امام امر و نهی نکرده است معلوم می‌شود آنجا خلاف شرعی نیست و تأیید امام است ولی اگر خوف قتل بوده است خوف این بوده است که جامعه شیعه مبتلا به کذا بشود و امام چیزی نگفته است این هم در این صورت.

## قرینه سوم: قاعده وجوب تبلیغ

قرینه انضمامی سوم که در ادله سابق آمده است وجوب تبلیغ برای رواج دین وعدم اندراس دین است یا بگوییم عام آن وجوبی دارد فراتر از ارشاد یا حداقل در صورت عدم اندراس دین.

اگر این دو را جدا کنیم دو تا می‌شود و اگر یکی بگیریم یکی می‌شود. بخواهیم جدا بگوییم می‌گوییم یک وجوب تبلیغ برای آدم‌ها هست فراتر از اصل ارشاد، اگر باشد و امام هم مأمور به آن بوده است و انجام نداده است پس معلوم می‌شود خلاف شرعی نیست.

اگر وجوب تبلیغ فراتر از وجوب ارشاد را قائل بشویم که ممکن است ولی بشرطها و شروطها

## قرینه چهارم: وجوب حفظ دین از اندراس

این خاص است مواردی را اگر اینجا گفته نشود این از دین شمرده نمی‌شود یعنی موجب این است که تلقی شود این از دین نیست.

اینجا وجوب دارد و وجوب آکد دارد شاید فراتر از ضوابط و شرایط امر به معروف باشد چیزی که اگر امام نگوید در اذهان می‌رود که این جزء دین نیست. امام یا غیر امام.

این هم گاهی به شرطش و شروطش تمام است البته زیاد مصداق ندارد.

## قرینه پنجم: قاعده لا ضرر و لا ضرار

این پنج تا اختصاص به امام ندارد ولی امام هم مشمول این قواعد هست.

## قرینه ششم: ابلاغ دین

این ویژه امام است در اینکه امام با بقیه تفاوت دارد در اینکه باید احکام را باید از عالم غیب دریافت می‌کند و باید ابلاغ بکند

ابلاغ دین وظیفه پیامبر و امام است و این وظیفه خاصه‌ای است که بر عهده امام است. این دلیل که بحث می‌کنیم همین است در الفائق آورده‌اند به اینکه امام مأمور و مسئول به این است که احکام را ابلاغ بکند و چون این مأموریت را دارد و ابلاغ نکرده است پس این عملکردی که عقلا و مردم دارند را قبول دارد.

## قرینه هفتم: قاعده حرمت اغراء به جهل

قبل از اینکه بحث را ادامه بدهیم، قبل از مناقشه‌ای که جلسه قبل طرح کردیم بگوییم که این چند قاعده آمده است شاید قواعد دیگری را هم بشود آورد.

مثلاً اغراء به جهل است یک جایی در الفائق هم آمده است این از قواعد عامه مثل امر به معروف و ارشاد است اگر بگوییم در مواردی اغراء به جهل حرام است حتی ممکن است در موضوعات این‌جور باشد مثلاً جوری عمل کنید که راه را تشخیص ندهد و دچار آسیبی بشود اغراء به جهل در جاهایی حرام است.

این هم یک قاعده است یک قرینه دیگر می‌شود اغراء به جهل، آن وقت نگفتن معصوم در جایی که مصداق قاعده حرمت اغراء به جهل بشود آن هم مفید این است که پس این را قبول دارد این هم بحثی است که باید دید.

## قاعده هشتم: حفظ دماء و نفوس

این قاعده اخص از ضرر است باید دماء و نفوس دیگران را حفظ کرد الآن سیره‌ای است که اگر امام چیزی نگوید یعنی اتلاف نفوس و دماء لازم می‌آید پس امام باید بگوید.

مثلاً گاهی سنتی داشته‌اند که بچه‌ها را ذبح می‌کردند و قربانی می‌کردند نفسی تلف می‌شود این هم یک قاعده‌ای است که در جاهایی می‌تواند جواب بدهد.

این قواعد را مبنا قرار دادیم که پیوست سکوت می‌شود و سکوت معصوم را معنادار می‌کند ممکن است غیر از اینها چیزهایی را در فقه پیدا بکنیم به عنوان مثال من اغراء و حفظ دماء و نفوس را آوردم ممکن است غیر از این هم باشد.

این حصر این ادله‌ای که مستند به این قواعد است یک اصل استقرائی است ممکن است چیزهای دیگر هم پیدا بشود ضمن اینکه همه اینها را قبول داریم و منتهی هیچ‌کدام مطلق نیست و همه اخص از مدعاست.

و هر کدام در یک دایره‌ای و در شرایطی سکوت را معنی‌دار می‌کنند

خیلی چیز مستغربی نداریم سکوت خود ما همین‌طوری معنی‌دار نیست ولی با احوال متعدده و شرایط متفاوت زمانی و مکانی منضم سکوت ما معنی‌دار می‌شود

اینکه مثلاً فتنه‌ای رخ داده است همه چیزی گفته است و یکی این وسط چیزی نمی‌گوید این معنی‌دار می‌شود یا اشعاری یا ظهوری پیدا می‌کند

این شرایط حافه زمانی و مکانی است که می‌تواند یک فعلی را، ترکی را، سکوتی را معنی‌دار بکند یا نکند الآن هم می‌گوییم سکوت معصوم مقام جامعه‌ای که قیاس می‌کند، استصحاب می‌کند و کذا انجام می‌دهد این سکوت اگر با این قواعد فقهی و ملاحظه آن‌ها همراه بشود معنی‌دار می‌شود و اگر با آن‌ها نباشد سکوت در حال طبیعی معنا ندارد. این مجموعه بحث کلان و اساسی بود

بنابراین می‌گوییم سیره عقلا و مردم و رفتارهایی که در مرئی و منظر معصومین صادر شده است و معصوم در قبال آن موضعی نگرفته است این عدم موضع معصوم به حال طبیعی و اولیه معنی ندارد ولی با لحاظ این قواعد فقهی می‌تواند معنی‌دار بشود

با لحاظ اینکه ما موظف به ارشاد جاهل هستیم مکلف به امر به معروف هستیم مکلف به حفظ دین از اندراس هستیم به تبلیغ هستیم به عدم اضرار هستیم به عدم اغراء هستیم به حفظ دماء و نفوس هستیم یا معصوم که در این دلیل وظیفه‌اش این است که آن احکام را به مردم ابلاغ بکند

اینها را اگر در نظر بگیرید سکوت‌ها معنی‌دار می‌شود میزان دلالت همان که بارها گفتیم در مقابل فعل مردم رضایت به فعل یعنی جواز بمعنی الاعم این اصل است

گاهی ضمائمی پیدا می‌شود که استفاده استحباب می‌شود و گاهی افاده وجوب بشود

بنابراین با این نقشه کلی بحث به این دلیل برمی‌گردیم که معصوم وظیفه ابلاغ دین دارد و این وظیفه خاص معصوم است حالا کاری انجام می‌شود که ربطی با احکام دارد مثلاً قیاس یا استصحاب می‌کنند یا به ید به عنوان اماره ملکیت ترتیب آثار می‌دهند و معصوم هم چیزی نمی‌گوید با اینکه با حکمی از احکام الهی ارتباط دارد؛ معصوم باید حکم را بفرماید وعدم فرمایش ایشان با توجه به این مقام و منصب، معنایش تأیید است وعدم ردع است.

در اینجا چند مناقشه است که از مناقشه اول گذشتیم که همه بحث‌ها دنبال آن بود مناقشه اول این بود که ظهور حالی بما هو هو حجت نیست

جواب این بود که نمی‌گوییم ظهور حالی بما هوهو حجت است بلکه به انضمام یک قاعده می‌گوییم حجت است

# مناقشه دوم

این است که این استدلال مستلزم دور است و یک مصادره مطلوب در آن هست برای اینکه می‌خواهید سیره عقلا را حجت کنید

الآن دنبال این هستیم که می‌خواهیم بگوییم سیره عقلا در موردی که امام حجت می‌کند سیره عقلا حجت است بعد دلیل که می‌آوریم بر اینکه سکوت معصوم دال بر رضا هست بعد می‌گوییم چرا سکوت معصوم دلیل بر رضا هست؟ برای اینکه سیره مردم این است سیره حالی سیره عقلاییه است ظهور حال این است که عقلا به آن ترتیب اثر می‌دهند این ظهور حالی و سیره عقلاییه دلیل است نه مدعی

هنوز حجیت سیره را اثبات نکرده‌ایم، می‌خواهیم حجیت سیره عقلا را با سکوت معصوم اثبات بکنیم و بگوییم که آن دال بر رضای به اوست.

بعد از اینکه سکوت معصوم را دال بر رضا بگیریم ولو با قرائن، می‌گوییم سیره عقلا بر این است که این را دال بر رضا می‌گیرند هذا اول الکلام

این مناقشه دوم است که در الفائق به عنوان دو نیامده است به صورت إن قلت و قلت در وسط مناقشه اول آمده است درحالی‌که این مناقشه دوم است.

سلمنا که در مواردی ظهور سکوت حجت می‌شود به انضمام یک شواهدی، سیره عقلا هم این‌جور است که این را حجت می‌داند ولی اول کلام است چه کسی گفته است سیره حجت است برای اثبات سیره به سیره تمسک می‌کنیم برای اینکه می‌گوییم سیره عقلا حجت است چون معصوم نفی نکرده است وعدم نفی معصوم دال بر رضا است به خاطر سیره عقلا و این دلالت هم مقبول است به خاطر سیره عقلا.

در سلسله‌مراتب استدلال بر حجیت سیره به سیره عقلا تمسک می‌کنیم و این مصادره به مطلوب است و هذا اول الکلام.

این مناقشه دوم که مناقشه مهمی هم هست

## جواب اول مناقشه

یک یا دو جواب دارد که یک جواب این است این سیره دومی که می‌گوییم در دلالت سکوت معصوم بر رضا است یک دلالت قطعیه دارد اینجا نمی‌گوییم یک ظهور است و حجیت ظواهر حالیه بلکه اینجا می‌گوییم قطع داریم یا اگر کسی اطمینان را ملحق به قطع کند می‌گوییم مطمئن هستیم یعنی این سیره پایه که در دلیل آمده است سیره مقطوعه است با این همه سیره‌ها را حجت می‌کنیم ولو سیره‌های ظهورات حالیه باشد.

بنابراین این سکوت معصوم با این ضمائمی که گفتیم دلالت بر عدم ردع یا امضا می‌کند مقطوع است، مقطوع که شد مصادره به مطلوب نیست لذا مناقشه کنار می‌رود

ذیل آن می‌گوید قطع یا اطمینان که در بحث‌های سال قبل آمده است که حجیت آن را در حد قطع می‌دانیم آن وقت این درست است اگر قطع ندانیم مقداری فرق می‌کند

این جواب اول که خیلی دل‌چسب نیست

## جواب دوم مناقشه

شاید به این ربط داشته باشد و در کتاب نیامده است این است که ممکن است این‌جور پاسخ داده شود این ظهور سکوت در رضای به آنچه در مرئی و منظر واقع می‌شود یک استدلال عقلی دارد از چیزهایی نیست که بگوییم ظهور دارد و ما برداشت کردیم یک استدلال است یک دلالت عقلیه‌ای در کار است

برای اینکه این حال او را دیدیم در این حد که سکوت کرده است، این قطعاً واقع شده و حضرت چیزی نفرموده است و یک قاعده لفظی و یک دلیل لفظی داریم که امام مبلغ عن الله است آن قاعده لفظی واضحی است که وجود دارد و عقل ما اینها را کنار هم می‌گذارد و به نتیجه‌ای می‌رسد یک استدلال عقلی است یعنی دو مقدمه دارد یک مقدمه دیدن سکوت است امام سکوت کرد این مقدمه اولی و مقدمه ثانیه این است که یجب علی المعصوم تبلیغ الاحکام عن الله این دلیلی است که نقل داریم ادله نقلیه داریم که این وظیفه بر عهده امام است

عقل این دو مقدمه مشهوده و قاعده‌ای که از شرع گرفته است و معتبر هم هست کنار هم می‌گذارد یک نتیجه از آن می‌گیرد.

این استدلال عقلی حتماً حجت است البته به شرطها و شروطها که آن شروط را بعد بحث می‌کنیم. اینجا این‌جور نیست که به سیره عادی تمسک می‌کنیم برای اثبات حجیت سیره عقلا.

به سکوت معصوم به انضمام یک قاعده فقهی و نقلی دلیلی را درست می‌کند و نتیجه آن دلیل واضح و قطعی است اگر قطعی که در پاسخ اول گفتید به این معنا باشد عیبی ندارد ولی خیلی لازم نیست قطعی به آن معنا بگوییم می‌گوییم یک استدلال عقلی است

به‌عبارت‌دیگر دلالت سکوت بر رضا یک دلالت عادی حالی و طبعی این‌جوری نیست گویا یک دلالت عقلیه است مثل دلالت دود بر آتش و این امری است که کسی نمی‌تواند آن را کنار بگذارد

می‌گوییم این استدلال عقلی است و کسی نمی‌تواند بگوید نه ممکن است در استدلال عقلی بگوییم سیره این است که این استدلال را توجه می‌کنند ولی این قطعاً سیره قطعیه است ولی مهم‌تر این است که می‌گوییم استدلال عقلی اینجا وجود دارد

در مقدمات ممکن است کسی تردید بکند و اگر تردید کرد هیچ، ولی علی فرض اینکه سکوت را ببینیم یعنی ببینیم این اتفاق در دید و مرئی و منظر امام بود و امام سکوت کرد و بعد یقین داریم و قاعده داریم که یا ارشاد است یا کذا و یکی هم این است که اینجا بحث می‌کنیم امام وظیفه‌اش ابلاغ احکام است با شرایط آن، که بعد بحث می‌کنیم

این دو با هم ضمیمه می‌شود و راهی جز این نداریم که بگوییم این است.

این جواب دوم شاید به نحوی آن قطع قبلی را برگرداند می‌خواهیم بگوییم استدلال عقلی است و استدلال عقلی را نمی‌شود کنار گذاشت.

بنابراین برای اثبات سیره یک استدلال عقلی می‌کنیم و استدلال عقلی راه برگشت ندارد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد